

آن چه منشأ قول به اعتبار عدالت در شاهد شده، برخی آیات و روایات است که در شاهد، عدالت را معتبر دانسته است. بدون آن که بتوان از آن رد شهادت ثقه را (که بر اساس موازین ارائه شده در تعریف عدالت عادل نیست) استفاده کرد.

آیات و روایات از این قرار است:

«... فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء»¹، «اثان ذوا عدل»² و «واشهدوا ذوی عدل منکم»³.

واضح است که استدلال به این سه آیه بر اعتبار عدالت - به معنای معروف آن در فقه - در شاهد مبتنی بر دو مقدمه است:

1. الغای خصوصیت از مورد آیات و تعمیم آن به عموم موارد شهادت؛
2. تفسیر عادل یا مرضی به عادل فقهی.

بنابراین با منع هر یک از دو مقدمه، مدعای فوق ثابت نمی گردد!

روایات دال بر اعتبار عدالت در شاهد نیز بسیار است؛ از جمله:

أ. روایت ابن ابی یعفور قال: «قلت لابی عبدالله علیه السلام بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم و عليهم فقال أن تعرفوه بالستر والعفاف (و كف البطن) و الفرج واليد و اللسان و يعرف باجتنايب الكبائر التي أوعده الله عليها النار من شرب الخمر والزنا و الربا و عقوق الوالدين والفرار من الزحف و غير ذلك و الدلالة على ذلك كله (أن يكون ساترا) لجميع عيوبه حتى يحرم على المسلمين ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه و تفتيش ما وراء ذلك و يحب عليهم تزكيتته و إظهار عدالته في الناس و يكون منه التعاهد للصلوات الخمس إذا واطب عليهن و حفظ مواقيتهن بحضور جماعة من المسلمين و أن لا يتخلف عن جماعتهم في مصلاهم الا من علة فإذا كان كذلك لازما لمصلاه عند حضور الصلوات الخمس فإذا سئل عنه في قبيله و محلته قالوا ما رأينا منه الا خيرا مواظبا على الصلوات متعاهدا لاوقاتها في مصلاه فإن ذلك يجيز شهادته و عدالته بين المسلمين و ذلك أن الصلاة ستر و كفارة للذنوب و ليس يمكن الشهادة على الرجل بأنه يصلى إذا كان لا يحضر مصلاه و يتعاهد جماعة المسلمين وإنما جعل الجماعة و الاجتماع الى الصلاة لكي يعرف من يصلى ممن لا يصلى و من يحفظ مواقيت الصلاة ممن يضيع و لو لا ذلك لم يمكن احد أن يشهد على آخر بصلاح لأن من لا يصلى لا صلاح له بين المسلمين فإن رسول الله صلى الله عليه و آله همّ بأن يحرق قوما في منازلهم لتركهم الحضور لجماعة المسلمين و قد كان فيهم من يصلى في بيته فلم يقبل منه ذلك و كيف يقبل شهادة او عدالة بين المسلمين ممن جرى الحكم عز و جل و من رسوله صلى الله عليه و آله فيه الحرق في جوف بيته بالنار و قد كان يقول - لا صلاة لمن لا يصلى في المسجد مع المسلمين الا من علة»⁴.

1. سوره بقره : 282.

2. سوره مائده : 106.

3. سوره طلاق : 2.

4. وسائل الشیعة، ج 27، کتاب الشهادت، باب 41، ص 391 و 392، ح 1.

ب. صحیحة محمد بن الحسن الصفار: «فوق علیه السلام: إذا شهد معه آخر عدل فعلى المدعى يمين ... وكتب: أو تقبل شهادة الوصى على الميت مع شاهد آخر عدل؟ فوق علیه السلام: نعم من بعد يمين»⁵.

ج. صحیحة حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام قال: «قال اميرالمؤمنين عليه السلام لا يجوز شهادة النساء في الهلال ولا يجوز الا شهادة رجلين عدلين»⁶.

د. صحیحه محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يجزى في الدين شهادة رجل واحد و يمين صاحب الدين و لم يجز في الهلال الا شاهدى عدل»⁷.

روشن است که استدلال به این روایات برای اعتبار عدالت فقهی در شاهد مبتنی بر تفسیر عدالت و عادل به معنای معروف فقهی آن است که نسبت آن با وثاقت و ثقه نسبت عام و خاص من وجه است؛ چنان که استدلال به برخی روایات فوق متوقف بر الغای خصوصیت از مورد آن و توسعه به غیر مورد روایت است. الغای خصوصیت را فی الجملة می توان پذیرفت لکن تفسیر عدالت در قرآن و روایات به عدالت فقهی که غیر از وثاقت است و جدا کردن عادل از ثقه و ثقه از عادل مشکل می نماید.

عدالت در لغت به میانه روی در کارها، انصاف، استقامت و عدم اعوجاج، عدم ستم در داوری و مورد رضایت بودن، معنا شده است. واضح است که عادل به این معنا به کسی می گویند که صاحب طریقتی مستقیم است و هوا و هوس او را از اعتدال انصراف نمی دهد. بر این اساس عدالت معنایی نسبی پیدا می کند؛ یعنی ممکن است شخصی از جهتی از عدالت برخوردار و از جهت دیگر فاقد آن باشد.

برای ما روشن نیست که طرفداران اعتبار عدالت فقهی در شاهد - با تفسیر خاصی که از آن ارائه میدهند - نصوص متعددی را که بر اعتبار «مرضی بودن»، «علم منه خیر»، «عفیفا صائنا»، «صلحاء»، «ولد علی الفطرة و عرف بالصلاح فی نفسه»، «اذا كان لا يعرف بفسق» و «خیرا» دلالت دارند، چگونه توجیه می کنند؟! تفسیر مرضی بودن - که در آیه قرآن به آن اشاره گردیده است - به عدالت فقهی نیز هیچ برهانی ندارد!

تنها سندی که برای تفسیر عدالت به اصطلاح محدود فقهی آن وجود دارد، معتبره عبدالله بن ابی یعفور است، در حالی که این روایت ظاهرا نقل به معنا است و از انسجام کافی برخوردار نیست (متن روایت با دقت ملاحظه شود). برخی فقیهان چون شیخ انصاری⁸ هم هر چند به صدد اصلاح آن برآمده اند، لکن در این کار موفق نبوده اند. معضلی که اعتبار عدالت فقهی در شاهد به دنبال خود دارد این است که با اعتبار عدالت در شاهد و کارایی گسترده شهادت در بسیاری از کارها و بالطبع - کمبود شدید عادل به این معنا، بسیاری از کارها بر زمین می ماند! به راستی آیا معقول است شارع مقدس عدالت را در شهادت معتبر کند و حضور شاهد را در بسیاری از کارها لازم بشمرد و عدالت را تفسیر محدود نماید، به گونه ای که هیچ تناسب بین آن چه از عادل موجود است با آن چه نیاز است، نباشد؟!

⁵ همان، باب 28، ص 371، ح 1.

⁶ همان، ج 10، احکام شهر رمضان، باب 11، ص 287، ح 3.

⁷ همان، ج 18، ابواب کیفیت حکم، باب 14، ص 193، ح 1. همچنین ر.ک: احادیث همان، باب 15، ص 198، ح 2، باب 24،

ابواب الشهادات، ص 265 و 266، ح 35 و 36، باب 41، ابواب الشهادات، ص 290، ح 5، باب 41، ص 294، باب کیفیت

الحکم، ح 6، ص 168، باب 12، ح 5، ص 183، باب 12، ح 8، ص 184، باب 23، ح 1، ابواب الشهادات، ص 253، باب 14،

ح 6، ابواب کیفیت الحکم، ص 194، باب 23، ح 3، ابواب الشهادات، ص 254 (با وسائل 20 جلدی).

⁸ ر.ک: الشیخ مرتضی الانصاری، رسالة فی العدالة، چاپ شده در کتاب المكاسب، ص 329 و 330.